

بمناسبت گذشت یکسال از جنبش مردم علیه رژیم اسلامی

جنبش مردم و موقعیت طبقه کارگر و چشم اندازها

مصاحبه با رضا مقدم

قسمت اول

اول اوت ۲۰۱۰

سؤال: آیا سطح فعلی جنبشهای کارگری، زنان و دانشجویی با گذشته – قبل از انتخابات ریاست جمهوری - تفاوت کیفی کرده؟ اگر تفاوت فاحشی می بینید، لطفا نمود های آنرا بگویید؟

بله. تفاوتهای زیادی کرده اما هنوز در سطح مطلوب نیست و برای توضیح علت آن باید کمی به عقب برگشت و موقعیتی که این جنبشها قبل از انتخابات داشتند را بررسی کرد و سپس به علل وضع فعلی آنها رسید. این جنبشها برای آنکه بر اساس یک استراتژی سوسیالیستی و رادیکال که در واقع تنها استراتژی است که آنها را به خواستهایشان میرساند، مبارزه کنند، هر یک در درون خود کما بیش با موانع و چالشهایی روبرو بودند که در جنبش کارگری کمترین و در جنبش زنان بیشترین بود.

پس از انتخابات عروج یک جنبش اعتراضی عمومی و عظیم علیه رژیم اسلامی بالطبع همه این جنبشها را تحت تاثیر خود قرار داد. این جنبشها نیز به ناچار و مانند همه جریانهای سیاسی باید برنامه ها و طرحها و نقشه عمل های خود را بازبینی می کردند و تغییرات و تجدید نظرهای لازم را در آن بعمل می آوردند تا بتوانند فعالیتهای خود را با اوضاع و احوال سیاسی کاملا متفاوت نسبت به قبل از انتخابات منطبق کنند. هر یک از این جنبشها به درجه ای که توانسته باشد این انطباق را که بطور طبیعی با چالشهایی همراه خواهد بود را بخوبی و صحیح انجام دهد، در مسیر پیشرفت قرار گرفته است.

در دوران اصلاحات سه جنبش عمده زنان، دانشجویی و کارگری وجود داشت و جنبش اصلاحات بعنوان یک جنبش عمومی کلان هر سه این جنبشها را تحت تاثیر قرار داده بود و اساسا یکی از مهمترین پیش شرطهای موفقیتش در پذیرفته شدن نزد صاحبان صنایع و سرمایه، تسلط بر این جنبشها و در محور آن تسلط بر جنبش کارگری بود.

بالا گرفتن مباحث در درون این جنبشها بر سر اینکه جهت گیری اصلاح طلبانه و لیبرالی داشته باشند یا انقلابی، طبقاتی و سوسیالیستی از همین امر مایه می گرفت. با معضلاتی که جنبش اصلاحات با آن روبرو شد زمینه های عینی و مادی تضعیف خط مشی اصلاح طلبی در این جنبشها هم فراهم گردید. و همچنین خود این ناکامی اصلاح طلبان در تحمیل مشی شان بخصوص بر جنبش کارگری و جنبش دانشجویی، به نوبه خود عاملی برای عدم پیشروی سیاسی حرکت اصلاح طلبی شد. در جنبش کارگری که جناح چپ و سوسیالیست تاریخی پر نفوذترین گرایش بوده و هست، این تقابل بسیار زودتر از جنبشهای دیگر آغاز شد و با پیروزی جناح چپ به پایان رسید.

در دل مباحث عمیق تئوریک و سیاسی فعالین سوسیالیسم کارگری با نظریه پردازان لیبرالیسم ایرانی و اصلاح طلبان دولتی، تقابل این دو جریان در جنبش کارگری بر نوع و روش ایجاد تشکل کارگری که محوری ترین مسئله جنبش کارگری بود، متمرکز شد. با سمت گیری جنبش کارگری به سوی استراتژی جناح چپ، استراتژی لیبرالیسم ایرانی و گرایش راست جنبش کارگری بعنوان مایه ازای حرکت اصلاح طلبی در جنبش کارگری مقبولیت خود را از دست دادند. بدین ترتیب جنبش اصلاحات در تقابل با سوسیالیستها در جنبش کارگری شکست خورد. قرار بود تسلط اصلاح طلبان بر جنبش کارگری عاملی باشد برای راحت کردن خیال صاحبان صنایع و سرمایه از نفوذ رادیکالها و سوسیالیستها تا این جریان را بعنوان نماینده سیاسی خود بپذیرند. اما شکست لیبرالها و اصلاح طلبان در جنبش کارگری بعنوان جنبش اصلی و محوری در جامعه سرمایه داری باعث شد تا آنها در جنبشهای دیگر هم زیر فشار جناح چپ و سوسیالیست قرار گیرند. در جنبش زنان که لیبرالها و اصلاح طلبان قویترین بودند و هنوز هم هستند، ماجرا از حد فشار تحلیلی و افشاگرانه چپ و سوسیالیستها فراتر نرفت و آنقدر قدرت نیافت که جنبش زنان آشکارا صحنه جدال حاد دو خط مشی لیبرالی و سوسیالیستی گردد و نهایتا نتایج سازمانی و تشکیلاتی نیز بیابد. اما در جنبش دانشجویی چنین شد. در جنبش دانشجویی و بر پایه یک سرخوردگی عمومی از اصلاح طلبان دولتی جناح چپ و سوسیالیست دانشجویی سریع عروج کرد و بعد از رشد در عرصه نشریات دانشجویی و ابراز وجود نظری و سیاسی بالاخره بعنوان یک گرایش متمایز در جنبش دانشجویی متشکل شد.

قبل از انتخابات جناحهای چپ و سوسیالیست این سه جنبش اجتماعی و طبقاتی هر یک به نوعی می کوشیدند موانعی را که در مقابل اجرای اهدافشان بود را برطرف کند در عین اینکه در مناسباتهای مختلف با هم اعلام همبستگی می کردند. قیل از اینکه هر سه این جنبشها بتوانند در یک استراتژی سراسری و عمومی و برای انقلاب علیه رژیم اسلامی با هم متحد شوند و یک شالوده واحد نظیر یک حزب سیاسی را بنیان بگذارند، انتخابات برگزار شد و متعاقب آن یک جنبش عظیم علیه رژیم اسلامی عروج کرد.

این جنبش عظیم بدلیل دینامیزم آن و پایه هایش که بر کوهی از مطالبات متحقق نشده مردم قرار داشت و دارد، با "رای من کجاست" شروع شد و سرعت از این ایستگاه و دیگر ایستگاههای سر راه گذشت و اکنون آن بخشهایی که از کل رژیم اسلامی عبور کرده اند بسیار بیشتر از پیشقراولان آن هستند و زمان به نفع آنهاست. از این زاویه رژیم اسلامی بعنوان دشمن سه جنبش کارگری و دانشجویی و زنان در داخل و خارج کشور شدیداً تضعیف شده است و فضای سیاسی را برای فعالیت همه آنها باز کرده است. همانطور که در بالاتر هم آمد مسئله تماماً به این بر می گردد هر یک از این جنبشها تا چه حد تحلیل صحیحی از دینامیزم این جنبش دارند و چگونه توانسته اند استراتژی خود را با اوضاع فعلی منطبق کنند.

جنبش فعلی بعنوان بزرگترین جنبش اعتراضی علیه رژیم اسلامی برای جنبش زنان و کمپین عمده آن تحت نام "یک میلیون امضا" نه تنها فضای سیاسی را بشدت باز کرده بلکه نسبت به قبل از انتخابات امکانات بسیاری را برای طرح و تحقق برنامه آنها فراهم کرده است. جناحی که تاکنون قوی ترین جناح جنبش اعتراضی بوده است و قدرت و نفوذش به نفع جریان رادیکال و انقلابی و سوسیالیست دائماً روبه کاهش است، تقریباً از هر نظر با اصلاح طلبان همراه است. به همین دلیل اگر تغییر برنامه های آنها نسبت به قبل از اعتراضات یکساله گذشته ضروری گردد فقط می تواند کمی باشد. اینکه جناح چپ و سوسیالیست جنبش زنان، اکنون که شرایط عینی اجتماعی به نفع آنهاست بتوانند جناح لیبرال اسلامی حاکم را به چالش بکشانند تا حدی که یک جناح چپ و سوسیالیست متشکل و قابل روئت اجتماعی از جنبش زنان را سازمان دهند، یک گام اساسی به جلو است.

در مورد جنبش کارگری، اولاً اعتصابات و اعتراضاتش همچنان ادامه یافته است. دوماً، تلاش و کوشش برای ایجاد تشکل که استراتژی جناح چپ بود، اگر چه کمکان ادامه دارد ولی هنوز به ایجاد تشکل جدیدی منجر نشده است. مسئله این است که جنبش عظیم مردمی علیه رژیم اسلامی سئوالاتی را در این عرصه بوجود آورده است، از جمله اینکه آیا جنبش اعتراضی فعلی جنبش کارگری را در موقعیت بهتری برای ایجاد تشکل قرار داده است؟ آیا محور بسیج توده های کارگر برای سازماندهی یک جنبش ایجاد تشکل فراخوان به کارگران برای شرکت و دخالت در

جنبش اعتراضی فعلی است؟ به عبارت دیگر آیا جنبش کارگری در دل جنبش اعتراضی فعلی امکانات و شرایط مناسب تری برای بسیج طبقه کارگر بمنظور ایجاد تشکل بدست آورده است؟ آیا برای ایجاد تشکل هنوز مانند قبل باید اساسا بر تک واحدهای تولیدی و یا یک رشته معین تمرکز کرد و برای ایجاد تشکل در آن ها طرح و برنامه داشت یا در دل جنبش اعتراضی فعلی باید به راهها و نقشه های سراسری داشت؟ پاسخ متفاوت به این سئوالات طبعا راههای متفاوتی را هم پیش پای جنبش کارگری می گذاشت و وحدت نظر دوره گذشته برای پاسخ عملی واحد دادن به این قبیل پرسشها دیگر تکافو نمی کرد. به همین دلیل تلاش و کوشش برای ایجاد اتحاد در جناح چپ جنبش کارگری برای دستیابی به اهدافش در شرایط جدید اهمیت حیاتی یافت و موفقیتهایی هم بدست آورد که در قطعنامه و فراخوان به مراسم برگزاری روز کارگر امسال خود را نشان داد. بمناسبت روز کارگر امسال جنبش کارگری از طریق تشکلهای فی الحال موجودش زاویه برخورد خود را به تحولات کنونی نشان داد و مطالباتی را اعلام کرد که می تواند نقطه حرکتی برای ایجاد چتر اتحادی باشد بر سر جنبش دانشجویی و زنان و کارگری. پس از دهه ها برای اولین بار بود که جنبش کارگری این چنین در صحنه سیاسی ایران ظاهر میشد و می توان از بعنوان یک تحول نام برد.

با این حال فعالیت ها برای انسجام بیشتر بین فعالین گرایش چپ و سوسیالیستی جنبش کارگری باید ادامه یابد زیرا هنوز از آن درجه از هم نظری و اتحاد که قبل از جنبش اعتراضی فعلی در بین این گرایش وجود داشت فاصله داریم و نشانه ها و سایه روشنهای تحلیل از اوضاع کنونی در مباحث فعلی بین فعالین این گرایش قابل مشاهده است.

جنبش دانشجویی تا حدی از جنبش کارگری متفاوت بود. یکی از اهداف فوری جناح چپ جنبش دانشجویی بدست کمک به بسیج کل جنبش دانشجویی برای جلوگیری از پیروزی کودتاچیان و تسلطشان بر دانشگاهها بود که کاملا موفق شد هر چند به بهای دستگیری، شکنجه، اخراج از دانشگاه و محرومیت از تحصیل. با باز شدن دانشگاهها پس از تعطیلات تابستان، دانشگاهها صحنه اعتراض به سخنرانانی شد که می آمدند تا جنایات خود را توجیه کنند. بسرعت برای خود کودتاچیان هم روشن شد که نفوذشان در دانشگاهها از اعضای محدود بسیج فراتر نمی رود و فاقد هر نوع پایگاهی در دانشگاهها هستند.

برنامه عمومی جناح چپ جنبش دانشجویی متشکل کردن دانشجویان در تشکلهای توده ای بود که همچنان در دستور است و باید راههای مختلف تحقق آن را در دل جنبش فعلی هرچه زودتر آزمایش کرد. جناح چپ جنبش دانشجویی در شرایطی با جنبش اعتراضی علیه رژیم اسلامی روبرو شد که هنوز ضرباتی که خورده بود را ترمیم نکرده بود با این حال و به کمک تنها تشکل عملا موجودش که دانشجویان سوسیالیست بود، حضور سیاسی جناح چپ علی العموم در جنبش کنونی تامین شد و این برای فعالیت حال و آینده کل چپ بسیار مهم و تاریخی تعیین کننده است. شرایط ملتهب جامعه و هم راستایی اوضاع عینی با ایده ها و راههای برون رفت رادیکال، انقلابی و سوسیالیستی از بحران تمام عیار سیاسی و اقتصادی ایران، تبلیغ و ترویج عقاید سوسیالیستی را در بین دانشجویان ضروری میسازد. دانشجویانی که بسیاریشان تحت تاثیر اوضاع سیاسی هنگامی که وارد دانشگاه میشوند، تقریبا ضد رژیم هستند بسیار مستعد پیوستن به راه حل های رادیکال و سوسیالیستی هستند. به این اعتبار فعالیت نظری و انتشار نشریات توسط جناح چپ جنبش دانشجویی اهمیت بیش از پیش می یابد.

جنبش عظیم یکسال گذشته اساسا بر تظاهراتهای خیابانی متکی بود و در کنار آن اعتراضات دانشجویی در محدوده دانشگاهها هم وسیعا وجود داشت و هر دو آنها (تظاهرات خیابانی و اعتراضات دانشجویی) بسیار بیش از آنکه از آنها انتظار می رفت، در بی اعتبار شدن رژیم نزد افکار عمومی جهان تاثیر و نقش داشتند. رژیم اسلامی طی سالها نزد بخشی از افکار عمومی جهان و توده های منطقه خود را رژیم برخاسته از یکی از توده ای ترین انقلابات قرن بیستم و به این اعتبار دارای پایگاه مردمی بسیار قوی جا زده بود که در فاصله چند ماه تصویری که از خود ساخته بود در خارج فرو ریخت و جای خود را به یک امپراتوری دروغ، یک رژیم متکی بر زندان و شکنجه و تجاوز و کشتار و فاقد هر نوع حمایت مردمی داد و در داخل حتی بخشی از ساده لوح ترین هوادارانش و قشریون متعصب مذهبی نیز از آن روگردان شدند. کمونیستها، انقلابیون و فعالین اپوزیسیون از همان بدو به قدرت رسیدن رژیم

اسلامی قربانی یک توحش افسار گسیخته بودند که خشونت که در یکساله گذشته همگان شاهدش بودند در مقایسه با آن گاهی است در برابر کوه. بالاخره همه آنچه هدف کمونیستها و انقلابیون در سی سال افشاگری از جنایات و استبداد و سرکوبگری رژیم اسلامی بود در چند ماه همه گیر شد و رژیم اسلامی را دچار یک ریزش نیرو در همه سطوح کرد.

در یکسال گذشته رژیم اسلامی که دشمن همه این جنبشهاست در داخل و خارج کشور شدیداً تضعیف شده و بحران عمیق اقتصادی و اعتراضاتی را که موجب میشود، شرایط را برای موفقیت جنبش کارگری و زنان و دانشجویی بیش از هر زمانی در حیات رژیم اسلامی فراهم کرده است به این شرط که فعالین جناح چپ و سوسیالیست این جنبشها بتوانند استراتژی جنبش های خود را با مختصات اوضاع متحول سیاسی کنونی تطبیق دهند.

سؤال: با توجه به اینکه اصلاح طلبان در جنبش نفوذ دارند، و در تظاهرات ها شعارهایی به نفع آنها داده می شود آیا درست است که کمونیستها نیز در آنها شرکت کنند؟

سوسیالیستها در چگونگی برخورد به جنبشهای غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، جنبشهای دهقانی، جنبشهای رفع ستم ملی و در مجموع جنبشهای بورژوازی تجربه و مباحث منسجمی دارند. این مباحث از قرن نوزدهم و با تبیین موضع نسبت به سر بر آوردن جنبشها و انقلابات بورژوازی که در زمان خودش خصلتی روبه جلو و مترقی داشته آغاز شده است. در اوایل قرن بیستم که جنبشها و انقلابات بورژوازی خصلت ترقی خواهانه خود را از دست می دهند و بعضاً ماهیت ارتجاعی نیز پیدا می کنند، مباحث بر سر چگونگی برخورد به این جنبشها وارد مرحله جدیدی شد و بطور مشخص در مواجهه با انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، سوسیالیستها به دو جناح که هر کدام تاکتیک کاملاً متمایزی را پیشنهاد می کردند، تقسیم شدند. این مباحثات که بیش از یک قرن از آن می گذرد چنان عمیق و محکم است که طی همه این سالها الهام بخش سوسیالیستها در تعیین استراتژی و تاکتیک در قبال جنبشهای غیر کارگری و غیر سوسیالیستی بوده است و هنوز هم می تواند راهنمای ما در برخورد به جنبش فعلی که جنبشی بورژوازی است، باشد.

در این مباحث دو نظریه که هر کدام می توانند زیر مجموعه های خود را نیز داشته باشند، شکل گرفت. یکم، بدلیل ماهیت بورژوازی این جنبشها باید رهبری آنها نیز به احزاب و جریانات بورژوازی واگذار کرد. به اعتقاد اینها نوبت رهبری سوسیالیستها هنگامی فرا میرسد که جنبشهای سوسیالیستی سر بر آورد. طرفداران این نظریه هنوز بورژوازی و جنبشهای آنها دارای جنبه های ترقی خواهانه می دانستند. این جریان به منشویسم معروف شدند. دوم، نظریه ای بود که خصلت مترقی بورژوازی را پایان یافته می دانست. این جریان خواهان تامین رهبری کارگری و سوسیالیستی بر جنبشها و انقلابات غیرسوسیالیستی و غیر کارگری بود. جنبشها و انقلاباتی که حتی وقتی نیروی محرکه شان بورژوازی نباشد به این معنا هنوز بورژوازی اند که تحقق اهداف شان از جامعه بورژوازی فراتر نمی رود. به اعتقاد اینها، جنبشها و انقلابات غیرسوسیالیستی و غیر کارگری هنگامی که رهبری و هژمونی کارگری و سوسیالیستی بر آن حاکم شود شرایط بهتری برای طبقه کارگر فراهم می کند تا با کل سیستم سرمایه داری مبارزه کند. این جریان به بلشویسم معروف شدند.

بنابراین تا آنجا که به تجربه جنبشهای سوسیالیستی و کارگری بر می گردد ما با سؤال شرکت کردن یا شرکت نکردن در جنبش هایی که تحقق اهداف شان در چارچوب جامعه کاپیتالیستی قابل تحقق است، روبرو نبوده ایم. سوسیالیستها و جنبش کارگری با سؤال شرکت یا عدم شرکت در جنبشهای بورژوازی نظیر دهقانی و یا رفع ستم ملی و یا جنبشهای خواهان دمکراسی روبرو نبوده اند. ماهیت بورژوازی این جنبشها و همچنین رهبری بورژوازی حاکم بر آنها برای سوسیالیستها فرض و داده عینی بوده و هست. نزد عده ای هنر است تا وقت خود و دیگران را تلف کنند و با زبانی پرخاشگرانه، اهانت آمیز و توأم با فحاشی اثبات کنند که این جنبش و رهبریش بورژوازی است.

در صورتیکه نزد سوسیالیستها بورژوایی بودن این جنبشها و رهبریشان مستقل از آنکه زبان مذهبی داشته باشد یا جان لاک، نقطه شروع است و نه نقطه پایان. برای عده ای اثبات بورژوایی بودن و رهبری این جنبش پایان کار است برای استتکاف از وظیفه تلاش برای به دست گرفتن رهبری این جنبشها. اما نزد سوسیالیستها ماهیت بورژوایی این جنبش و رهبریش پیش فرض و تازه آغاز کار است برای تحلیل دینامیزم این جنبش مستقل از شعارها و خواستههای لحظه ای آن، بمنظور پی بردن به اینکه چه تسهیلات و موانعی در مقابل تحقق هدف اولیه سوسیالیستها و طبقه کارگر برای تامین رهبری و هژمونی بر آن جنبش ایجاد می کند.

اکنون در میان جریانات چپ ایران هر دو این نظریه ها نمایندگی میشود و مطرح است. هم جریاناتی که خواهان حاکم کردن رهبری جنبش کارگری و سوسیالیستی بر این جنبش هستند و جریاناتی که به رهبری و نیروهایی که بر آن هژمونی دارند تمکین می کنند. و یک نوع جدید منشویسم هم سر بر آورده که می توان آنها را "منزه طلب" نامید. اینها مردم را از شرکت در اعتراضات علیه رژیم اسلامی بر حذر می دارند! و منتظر آمدن یک "جنبش موعود" هستند. جنبشی که مانند این جنبش، بورژوایی نیست. حداقل منشویسم کلاسیک منزه طلب نبود.

از نظر سوسیالیستها، جنبش کارگری و طبقه کارگر باید بکوشند تا رهبری این جنبش را بدست بگیرند. علت بنیادی این اعتراضات همه بلاهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که رژیم اسلامی بر سر مردم آورده است نه آنچه که جریاناتی ساده انگارانه تقلب در انتخابات می دانستند و مردم و کارگران را از آن بر حذر می داشتند. پایان دادن به همه بلاها و تحقق کلیه خواستههای مردم تنها از جنبش و طبقه ای بر می آید که خواهان تغییرات اساسی در تمامی شئون جامعه است. به این اعتبار اوضاع عینی فقط با رهبری طبقه کارگر بر جنبش و ایجاد جامعه ای که این طبقه بشارت می دهد، خوانایی دارد و همسو است. همانگونه که در این یکساله عیان شده است روند رو به پیش اوضاع با ادامه تسلط قدرتمندترین جناح این جنبش یعنی اصلاح طلبان حکومتی در تناقض است و آنها دائما قدرت و نفوذ خود را به نفع جریاناتی که خواهان تغییرات عمیق تر هستند از دست می دهند.

ادبیات، خواستها، انتقادات کنونی این اصلاح طلبان حکومتی را با یکسال قبل مقایسه کنید تا آشکار شود که اینها برای تاثیر گذاری و کنترل جنبش چطور لنگان لنگان بدنبال آن هستند. اکنون که پیشقراولان این اعتراضات در پاسخ به معضلات عینی جنبش به ناچار از کل رژیم اسلامی و هر نوع حکومت مذهبی عبور کرده اند، نظریه پردازان اصلاح طلبان دولتی شخص خامنه ای و بارگاهش را هدف حمله قرار داده اند و در تدارک تبیین یک جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه هستند. غافل از اینکه در این سی سال به مطالبات مردم در انقلاب ۵۷ کوهی از خواستها افزوده شده که این نوع تغییرات پاسخگوی آن نیست. و این بزرگترین و مادی ترین نقطه قدرت سوسیالیستها و جنبش کارگری برای تاثیر گذاری بر روند اوضاع و تامین هژمونی بر جنبش است.

سؤال: آیا درست است که جنبش موجود را یک انقلاب بدانیم، و اگر این جنبش یک انقلاب نیست پس چیست و چگونه تعریف می شود؟

جنبش فعلی هنوز انقلاب نیست اما می تواند با همت و موفقیت سوسیالیستها در به صحنه آوردن جنبش کارگری و متشکل کردن آن در دل همین اعتراضات به یک جنبش انقلابی که نه تنها رژیم اسلامی بلکه کل سیستم سرمایه داری ایران را به چالش بکشد، تبدیل شود. اوضاع عینی آماده است و آنچه نا آماده است جنبش کارگری و سوسیالیستها برای پاسخگویی به وظایف عظیم و تاریخی است که بردوش دارند.

طبعاً جنبش کنونی و تاریخ هیچیک منتظر جنبش کارگری و سوسیالیستها نمی ماند. در فقدان راه حل ها و استراتژی رادیکال و سوسیالیستی راه حل های بورژوایی بدون دردسر و مانعی مقبولیت عامه می یابند و یکبار دیگر سوسیالیستها یک فرصت عظیم تاریخی را از دست می دهند. تمام فعالیت سوسیالیستها برای آگاهگری و ایجاد اتحاد

و تشکل در دوران رکود و غیر انقلابی هدفش ایجاد آمادگی برای دخالت در اینگونه شرایط بحرانی است که مطابق تحلیل‌های سوسیالیستها، نظام سرمایه داری ناگزیر از رودررویی با آن است. شروع اعتراضات و جنبشها در مقابله با بحران سیستم سرمایه داری یکسان و یک شکل نبوده است. مقاومت و اعتراض به بحران در رژیم شاهنشاهی گذشته که به انقلاب ۵۷ منجر شد از اعتراضات خارج از محدوده در تهران شروع شد و طبعاً کسی انتظار ندارد که اعتراضات منجر به انقلاب علیه رژیم اسلامی هم از خارج محدوده شروع شود. بحران در اوایل قرن گذشته منجر به جنگ بین امپریالیستها شد و فقط یک بخش کوچک از سوسیالیستهای جهان آنرا نشان آمادگی شرایط برای انقلاب سوسیالیستی دانستند و فقط در روسیه توانستند از دل این بحران با یک انقلاب کارگری بیرون بیایند. طبعاً پس از انقلاب در روسیه، هیچ سوسیالیستی منتظر جنگ امپریالیستی نشده تا شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی آماده بداند. آنچه سوسیالیستها مطابق تحلیل‌هایشان و بدرست پیش بینی می کنند شکل گیری مقاومت و اعتراض علیه بحران اقتصادی است که از جمله سطح معیشت کارگران را مورد حمله قرار می دهد. اینکه این مقاومت از کجا و به شکل شروع میشود در هیچ دو کشوری یکسان نیست.

موضوع مهم دینامیزم حرکت اعتراضی و معضلاتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که این جنبش بر آن متکی است مستقل از شعارها و مطالبات اولیه آن. در مورد رژیم اسلامی دو عامل پایه های این بحران را میسازد. اولاً موقعیت تاریخی بقدرت رسیدن رژیم اسلامی که از نظر بورژوازی ایران یک رژیم موقت محسوب میشد برای سرکوب انقلاب و جلوگیری از ادامه انقلاب با جهت گیریهای چپ و سوسیالیستی. در تمام سی سال گذشته بورژوازی ایران کوشیده است تا آنرا به نفع خود شکل دهد و عوامل زائد و دست و پاگیر آنرا حذف کند. بعلاوه از سوی خود رژیم هم جریاناتی که این اواخر به اصلاح طلبان حکومتی معروف شدند کوشش می شد تا برای بقای رژیم پایه های آنرا بر طبقه صاحب صنایع و سرمایه متکی کند. تحولات درونی رژیم بویژه از دوران خاتمی به بعد با این انتخابات ریاست جمهوری به یک نتیجه تعیین کننده برای سرنوشت رژیم اسلامی رسید: صاحبان صنایع و سرمایه از اینکه رژیم اسلامی را از آن خود کنند دست شسته اند. و خود رژیم اسلامی نیز با قدرت گیری نظامیان صریحاً اعلام کرده است نمی خواهد اجازه ورود نمایندگان مستقیم بورژوازی به درون رژیم را بدهد و پایه های خود را بر طبقه صاحب صنعت و سرمایه متکی کند. تلاش سی ساله بورژوازی ایران در قبال رژیم اسلامی برای اجازه نمایندگی سیاسی مستقیم یافتن در آن با شکست روبرو شده است.

عامل دوم، اعتراضات و نارضایتی شدید مردم از انواع و اقسام سیاستهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم اسلامی در دل یک بحران عظیم اقتصادی است مانند اوضاع در هر کشور دیگری. این دو عامل دست در دست هم داده اند و رژیم اسلامی را تبدیل به یک اقلیت مطلق و فقط متکی بر زور و سرکوب کرده است و نه مانند یک رژیم سرمایه داری که برای رفع بحران طبقه سرمایه دار را با خود داشته باشد. رژیم اسلامی اکنون هیچ چیز جز منافع یک اقلیت آخوند و نظامی را نمایندگی نمی کند و چنین رژیمهایی عمر زیادی نخواهند داشت و لذا تغییر و تحول یک نیاز روز و اجتماعی و ناگزیر است. اما سمت و سوی این تحولات و تغییرات مستقیماً به قدرت جریانات مختلف سیاسی بستگی دارد که راه حل هایشان مقبولیت عامه و مردمی پیدا کنند. اهمیت پراتیک گرایش سوسیالیست در اینجا است. شرایط آماده است تا به تحولات آینده شکل و جهت داد. مطالبات مردم و سابقه جریان فعلاً قدرتمند جنبش در سطوح بالای رژیم اسلامی بطور عینی شانس آنها را در درازمدت در شکل دادن به تحولات آینده دائماً کاهش می دهد اگر سوسیالیستها بتوانند استراتژی خود را متحقق کنند که در گام اول به میدان آوردن طبقه کارگر و متشکل کردن آن است. در این اوضاع فعالیت نیروهای سوسیالیست می تواند جنبش را به سمت راه حلهای رادیکال و شرایط انقلابی ببرد که تنها راه حل از نظر عینی منطبق بر اوضاع است.

سؤال: بعضی جنبش مردمی حاضر را جنبش میانه حالان و یا حتی اقشار مرفه می دانند و دلیلشان نیز این است که: اولاً مطالبات و شعارها فقط ضد دیکتاتوری و آزادیخواهانه است، دوماً مبارزات در پایین شهر جریان ندارد و

سوما، تا حدودی رهبری آن در دست اصلاح طلبان است. بنابر این آیا صحیح است که این جنبش را جنبش آنها بدانیم؟

سوسیالیستها برای تعیین ماهیت جنبشها روشهای علمی دارند و جنبشها را ساده انگارانه بر اساس نوع شعارها و خیابان های محل تظاهرات خصلت بندی نمی کنند. بالاتر درباره ماهیت بورژوایی این جنبش توضیح داده ام. اینجا فقط به یک نکته خیلی مهم باید اشاره کنم و آن شعارهای ضد دیکتاتوری و آزادیخواهانه است که به قول شما "بعضی" آنرا نشانه جنبش میانه حالان و حتی اقشار مرفه می دانند.

این یک حمله ایدئولوژیک و سیاسی ریاکارانه علیه جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی است. جنبش کارگری و سوسیالیستها همواره قربانی خشونت دیکتاتوری رژیم های سلطنتی و اسلامی بوده اند و همچنین تاریخا از پیشتازان مبارزه با استبداد بوده اند و برای وسیع ترین آزادیهای سیاسی و اجتماعی مبارزه کرده اند. حال نظریه پردازان همان اقشار و طبقاتی که رژیمهای سلطنت و اسلام بدلیل دفاع از منافع آنها بر طبقه کارگر دیکتاتوری و استبداد حاکم کرده اند خود را مبارزان راه دموکراسی و آزادی می نامند و جنبش کارگری را دنبال مبارزه اقتصادی. واقعا شرم آور است.

بعلاوه همین ها هم آشکارا از ناکارآمدی دولت احمدی نژاد گلایه دارند و پنهان نمی کنند که اگر کودتا چپان امکان راه اندازی اقتصاد را داشتند، شبیه آنچه پینوشه در شیلی انجام داد، اینها خواهان دموکراسی نمی شدند که ابراهیم نبوی و جلالی پور از نمونه هایی هستند که آنرا زمخت مطرح میکنند. برای نمونه نگاه کنید به بند پنجم مطلب، میرحسین موسوی، یک گام بالاتر از "خوان هفتم"، ابراهیم نبوی، سایت جرس، دوم تیرماه ۸۹.

طبقه کارگر و مدافعان سوسیالیستش بیشترین جانفشانیها را در مبارزه برای آزادی های سیاسی و اجتماعی کرده اند و زندانهای این رژیمها همواره پر از این انقلابیون بوده است. هیچ قشر و طبقه ای در ایران نیست که بیشتر از جنبش کارگری و طبقه کارگر از آزادیها بهره ببرد و یا از وجود استبداد زیان ببیند. نظام سرمایه داری ایران بر نیروی کار ارزان بنا شده که لازمه آن وجود میلیونها کارگر با دستمزدهای پائین و بخور و نمیر و بدون حق تشکل و اعتصاب بوده است. حال متفکران اقشار و طبقاتی که وجود دیکتاتوری لازمه وجود اجتماعی و طبقاتی آنهاست با یک نعل وارونه خود را آزادیخواه معرفی می کنند و کارگران را به ریشخند می گیرند که بدنبال منافع اقتصادی و دستمزد خود هستند. در تاریخ سرمایه داری ایران، جنبش کارگری و مدافعان سوسیالیستش همواره در اعتراضات و جنبش های آزادیخواهانه شرکت داشته اند و در پیروزی آن عمیقا ذینفع بوده اند.

(ادامه دارد)

توضیح: این مصاحبه بر اساس سئوالاتی است که عده ای از فعالین جنبش کارگری در ایران ارسال کرده بودند.

به نقل از به پیش! شماره ۵۶، شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۸۹، ۷ اوت ۲۰۱۰